

انگار من زادمتان

تحلیلی بر غزل «یک متر و هفتاد صدم»، سروده سیمین بهبهانی

سعید رضوانی

غزل «یک متر و هفتاد صدم»، از دفتر یکی مثلاً/این که ... (۱۳۷۹)، نه تنها در زمره شاخص‌ترین اشعار سیاسی-اجتماعی زنده‌یاد سیمین بهبهانی، که نمونه‌ای کم‌نظیر در میان این قسم سروده‌های فارسی‌زبانان معاصر است:

یک متر و هفتاد صدم افراشت قامت سخنم یک متر و هفتاد صدم از شعر این خانه منم.

یک متر و هفتاد صدم پاکیزگی، ساده‌دلی
زشت است اگر سیرت من، خود را در او می‌نگری
از جای برخیزم اگر، پُرسایه‌ام، بیدبُرم
جانِ دلارای غزل، جسمِ شکیبای زنم.
هی ها که سنگم زنی! آینه‌ام، می‌شکنم
بر خاک بنشینم اگر، فرشِ ظریفم، چمنم.

یک مغز و صد بیمِ عسس فکر است در چارقدم یک قلب و صد شورِ هوس شعر است در پیرهنم.

بر ریشه‌ام تیشه زن! حیف است افتادنِ من در خشکساران شما سبزم، بلوطم، کهنم.

ای جملگی دشمنِ من، جز حق چه گفتم به سخن پاداشِ دشنامِ شما آهی به نفرینِ زنم
انگار من زادمتان کُرتاب و بدخوی و رمان دست از شما گر بکشم، مهر از شما برنکنم
انگار من زادمتان ماری که نیشم بزند من جز مدارا چه کنم با پاره‌ی جان و تنم؟

هفتاد سال این گُله جا ماندم که از کف نرود یک متر و هفتاد صدم گورم به خاک وطنم.^۱

پیش از هر چیز باید توجه داشت که «من شعری» یا «گوینده» این شعر از شاعر آن جدا نیست. به عبارتی «یک متر و هفتاد صدم» اثری اتوبیوگرافیک است که گوینده آن خودِ اثرآفرین است. از این رو در تحلیل ذیل گوینده یا من شعری را «شاعر» می‌خوانیم. همین تذکرِ گویای آن است که در این تحلیل اثرآفرین و شخصیت او ملحوظ شده‌اند. در تفسیر برخی ابیات هم از چارچوب متن شعر فراتر رفته، تاحدودی بستر اجتماعی پیدایش اثر را در نظر گرفته‌ایم. بدین قرار تحلیل ما، هرچند عمدتاً متمرکز بر متن است، صبغهٔ هرمنوتیکی دارد.

شاعر غزل را با معرفی خود و جایگاه خود آغاز می‌کند. در بیت سوم (زشت است اگر سیرت من ...) معلوم خواهد شد این معرفی شاعر را به مخاطبی گوشزد می‌نماید که قدر آن را نمی‌شناسد و حتی دست و زبان به شکستنش گشوده است. شاعر حرمت خود را در درجهٔ اول مبتنی بر فرهنگ، بر دستاوردهای هنری خویش، می‌بیند:

^۱ بهبهانی، سیمین، «یکی مثلاً این که ...»، سیمین بهبهانی. مجموعهٔ شعر، چاپ سوم، نگاه، تهران ۱۳۸۵، ص ۱۰۵۹-۱۰۶۰. در نقل غزل سطر بندی مأخذ را که در آن هر مصرع در سطری جداگانه آمده و به دو پاره هم وزن تقسیم شده رعایت نکرده‌ایم.

یک متر و هفتاد صدُم افراشت قامتُ سخنم یک متر و هفتاد صدُم از شعرِ این خانه منم.

او شاعری صاحب‌نام است و سخنش خشتی در بنای بلند شعر فارسی است، بدان می‌بالد و آن را یادآور می‌شود. پس از این مقوله، شاعر نظر به فضایل اخلاقی‌اش برای خود حرمت قایل است و حفظ آن را طلب می‌کند:

یک متر و هفتاد صدم پاکیزگی، ساده‌دلی

سرانجام شاعر مخاطب را به هویت زنانه یا زنانگی خود توجّه می‌دهد که در هر فرهنگ متعالی موجب حرمت ویژه است:

[...] جسمِ شکیبای زنم.

در بیت سوم، چنان‌که پیشتر گفتیم، مخاطب شعر معلوم می‌شود:

زشت است اگر سیرت من، خود را در او می‌نگری هی‌ها که سنگم زنی! آینه‌ام، می‌شکنم

مخاطب کسی است که شاعر، تا اینجا، در واکنش به پرخاش‌ها و هجمه‌هایش مرتبه و کرامت خود را شناسانده است. مصرع اول این بیت در لایه زبرین معنایی عکس‌العمل دفاعی شاعر است درمقابل نسبت‌های زشتی که به او بسته‌اند: زشتی نه از من، که از خود توست. در همین لایه زبرین معنایی، لایه عکس‌العمل دفاعی، می‌توان این را نیز از سخن شاعر استنباط کرد که: تو نیز مانند من زشتی، و این حاکی از همذات‌پنداری شاعر با مخاطب پرخاشگر و ستیزه‌جو هم هست؛ شاعر خود را برتر از وی قرار نمی‌دهد و جدا از او نمی‌داند. این رویکرد بعداً در شعر گسترش می‌یابد و کاملاً نمایان می‌شود. اما افزون بر این‌ها، وقتی مصرع دوم را می‌خوانیم، پی می‌بریم که در پس معنای ظاهری مصرع اول اشاره‌ای به کارکرد انتقادی هنر، به رسالت منتقدانه هنرمندان که شاعر خود را نمونه نوعی آنان گرفته، پنهان است: هنر نهادی انتقادی است، به تعبیر شاعر «آینه» ای است که زشتی‌ها را می‌نمایاند، و هنرمند آینه‌دار است، منتقد است. بدین قرار در مصرع دوم نیز دو سطح معنایی می‌توان نشان داد. در سطح ظاهر شاعر با بیانی زنانه و در نهایت ظرافت هراس خود از معارض بی‌پروا را اظهار می‌دارد و نسبت به آسیب دیدن جسم و جان خود ابراز نگرانی می‌کند. در لایه زبرین معنایی اما «هی‌ها که سنگم زنی! آینه‌ام، می‌شکنم» هشدار است نسبت به حذف هنر و هنرمند که حذف نقد و منتقد است. مخاطب شاعر گویی این‌بار نه فقط معارض بی‌پروا، که همه ماییم – گویی ناصحی نیکخواه که به اهمیت نقد در جوامع انسانی واقف است همگان را از عواقب شوم کنارگذاشتن آن بیم می‌دهد.

شاعر در بیت چهارم نیز اهمیت هنر را مؤکد می‌سازد، این‌بار به‌توسط تصویری استعاری از تنوع ماهوی آن:

از جای برخیزم اگر، پُرسایه‌ام، بیدبم بر خاک بنشینم اگر، فرشِ ظریفم، چمنم.

بیدبُن پُرسایه، «فرشِ ظریف» و چمن که شاعر آنها را استعاره از هنرمند گرفته تا گونه‌گونی جلوه‌های هنر را توصیف کند زیبایی و سودمندی را مجسم می‌کنند. بدین‌سان شاعر، با نمایاندن فایده هنر، بار دیگر ضرورت پاسداشت هنر و هنرمند را خاطرنشان می‌سازد.

در بیت پنجم شاعر به وسعت جهان فکری و عاطفی خود تفاخر می‌کند. مصرع اول این بیت در عین حال گلایه‌ای است از محدودیت‌هایی که به او تحمیل شده، از موانعی که وی در ابراز و نشر افکار و شاید در زیستن به شیوهٔ مختار خود با آنها مواجه است:

یک مغز و صد بیمِ عسس فکر است در چارقدَم

این موانع البته جلودار احساسات او نیست و راه بر شعر او نمی‌تواند بست:

یک قلب و صد شورِ هوس شعر است در پیرهنَم.

در بیت درخشان ششم شاعر باز حقیقتی قاطع را بیان می‌کند و به زبانی استعاری یکی از خطرناک‌ترین کارکردهای هنر را می‌شناساند:

بر ریشه‌ام تیشه‌مزن! حیف است افتادنِ من در خشکساران شما سبزم، بلوطم، کهنم.

هنر و کلاً فرهنگ است که در دوران‌های سخت تاریخی، در بزنگاه‌ها و تنگناها یا به تعبیر شاعر «خشکساران»، موجب استواری ملت‌ها و ضامن قوام آنهاست؛ به پشتوانهٔ فرهنگ است که ملت‌ها از «شب تاریک» و «گرداب‌های هائل» عبور می‌کنند و خود را بار دیگر به ساحل سلامت می‌رسانند. تیشه زدن بر ریشهٔ فرهنگ، که شاعر مخاطب را از آن برحذر می‌دارد، مردم افتاده از اسب را از اصل هم می‌اندازد تا دیگر امیدی به صلاح کار باقی نماند.

بیت هفتم بیتی شخصی است که شاعر در آن از حسب‌حال‌گویی خصوصی فراتر نرفته، اصطلاحاً نتوانسته من شعری را عمومی سازد و از این رو در برانگیختن حس همذات‌پنداری عام ناکام می‌ماند:

ای جملگی دشمنِ من، جز حق چه گفتم به سخن پاداشِ دشنامِ شما آهی به نفرینِ زنم

اما پس از این گلایهٔ خصوصی که تنها بیت ضعیف غزل است، بلافاصله با ابیاتی روبه‌رو می‌شویم که باز محمل پیام-های سیاسی-اجتماعی و شاید بتوان گفت اهمّ مضامین شعر است:

انگار من زادمتان کژتاب و بدخوی و رمان
دست از شما گر بکشم، مهر از شما برنکنم
انگار من زادمتان ماری که نیشم بزند
من جز مدارا چه کنم با پاره‌ی جان و تنم؟

این ابیات در قرائت اول بسط همان مواجههٔ همذات‌پندارانه با مخاطب ستیزه‌کار است که در بیت سوم شمه‌ای از آن را دریافتیم و اینجا به نهایت خود می‌رسد: شاعر نه تنها معاندانش را از خود جدا نمی‌سازد، بلکه خود را چنان با آنان پیوسته می‌بیند که مادری با فرزندش. خشم و کینه نسبت به رقبا نیز که معمولاً در اشعار سیاسی-اجتماعی فارسی فضای عاطفی آثار را می‌سازد در این ابیات جای خود را به احساسات مادرانه داده است. این مایه همذات‌پنداری، رواداری و مهرورزی نسبت به حریف در این قبیل سروده‌ها به زبان فارسی، اگر بی‌سابقه نباشد، کم‌سابقه است. روشن است که ارزش‌های یادشده اصولاً در قاموس سیاسی و فرهنگ اجتماعی ما جایگاه درخوراعتنایی ندارند و می‌توان گفت شاعر با طرح آنها در رویارویی با معارض بی‌پروا بدعتی شگفت و خجسته نهاده است. اما این دوبیت پیامی

ژرف‌تر هم دارد که ابداع بدعت‌های اجتماعی شاعر در این غزل است: «انگار من زادمتان» تنها احساس قربت شاعر با حریفان و محبت مادرانه وی نسبت به آنان را بیان نمی‌کند. «انگار من زادمتان» پذیرش مسئولیت است، مسئولیت نسل پیشین در قبال رفتار نسل جوان، مسئولیت نسلی که نه مستقیماً اصول و ارزش‌های راستین حیات سیاسی-اجتماعی را به فرزندانش آموخته، نه غیرمستقیم، با ارائه الگوی صحیح کنش اجتماعی و سیاسی، اثری مثبت بر آنان نهاده است. «انگار من زادمتان» قبول تقصیر است، تقصیر نسلی که اشتباه کرده و با این اشتباه نسل و بلکه نسل-های پس از خود را در مسیر اشتباه انداخته است. شاعر - به جای ستایش اخلاقیات نسل خود و مذمت جوانان به پوچی و بی‌اخلاقی که رویه معمول در فرهنگ ماست - خود را در گناهان نسل پس از خود سهیم می‌داند و از این رو راهی «جز مدارا» با جوانان «کژتاب» و «بدخوی» نمی‌بیند. این سرمشقی کم‌نظیر است در جامعه‌ای که انتقاد از خویش در آن سنت و سابقه چندانی ندارد. اذعان به خطاهای فردی و جمعی خود و پذیرش مسئولیت آنها از اصول بنیادین فرهنگ دموکراتیک و خصوصیت رفتاری کسانی است که این فرهنگ را بی‌چون و چرا پذیرفته‌اند. بدین قرار شاعر با این دو بیت خود را از انبوه کنشگران سیاسی و اجتماعی که بی هیچ انتقادی از اعمال و مواضع گذشته خویش و بدون عذرخواهی از بابت آنها دستخوش «تحوّل دموکراتیک» می‌شوند متمایز می‌سازد.

شعر با بیتی در ابراز علاقه شاعر به وطنش و البته تأکید بر مقاومت وی در مقابل کسانی که این وطن را ملک خود می‌دانند و در آن جایی برای وی نمی‌بینند به پایان می‌رود:

هفتاد سال این گله جا ماندم که از کف نرود یک متر و هفتاد صدم گورم به خاک وطنم.

در آغاز این مطلب گفتیم که غزل «یک متر و هفتاد صدم» در میان اشعار سیاسی-اجتماعی معاصر فارسی کم‌نظیر است. این سخن را در درجه اول بدان می‌توان مستدل کرد که اثر سیمین بهبهانی، برخلاف اغلب سروده‌های هم-سنخ آن، دارای پیام و محتوای فکری است. عمده آثار سیاسی-اجتماعی در تاریخ شعر معاصر فارسی در سیطره احساساتند؛ یا حس شکست و نومیدی را القا می‌کنند (مانند اشعار مهدی اخوان ثالث)، یا محل بروز غیظ و غضب شاعرند (مانند برخی از آثار احمد شاملو)، یا شور و شوق حرکت و کنشگری را برمی‌انگیزند (مثل بسیاری از اشعار سیاوش کسرایی). در این آثار اندیشه معین سیاسی و اجتماعی کمتر دیده می‌شود. لیکن «یک متر و هفتاد صدم»، چنان‌که دیدیم، مشحون از اندیشه سیاسی و اجتماعی است. البته شاعر این اندیشه را هنرمندانه با احساسات درآمیخته تا جنبه عاطفی اثر، که در شعر ارزش ماهوی دارد، تضعیف نگردد. وجه تمایز و سبب امتیاز دیگر «یک متر و هفتاد صدم» را در موقف سیاسی و اجتماعی شاعر باید سراغ گرفت که آن نیز شاعرانه در شعر بازتاب یافته: بردباری و اغماض و مهرورزی بهبهانی نسبت به حریف در تاریخ شعر معاصر فارسی و اصولاً فرهنگ سیاسی و اجتماعی ما همان قدر کم‌سابقه است که مسئولیت‌پذیری وی در قبال خطای خود و نسل خود.